

نقد و بررسی کتاب «وینی نامرئی» نوشته‌ی «جنی نیمو»

آزمونی دشوار در نشانه‌گیری پاشنه‌ی آشیل

فروغ علی‌شاه‌رودی



نام کتاب: وینی نامرئی
نویسنده: جنی نیمو
برگردان: مهشید مجتهد زاده
تصویرگر: سو هیپ
ناشر: پیدایش، ۱۳۸۹
شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه
قیمت: ۲۰۰۰ تومان

یک باور رایج درباره‌ی شرارت و آزار دیگران، اگر روش‌های مدارا، منطق و گفت‌وگو، محلی از اعراب نداشته باشد، شیوه‌ی «مقابله به مثل» است؛ اما اگر برابری قدرت و توان وجود نداشته باشد، ناچار باید شیوه‌ها و گریزگاه‌های دیگری به کار گرفته شود. یکی از این گریزگاه‌ها در داستان «وینی نامرئی» برای شخصیت داستان یعنی «رُز» - و هم‌کلاسی‌هایش - پیش آمد؛ و آن «یافتن پاشنه‌ی آشیل طرف مقابل برای یک نشانه‌گیری دقیق» بود؛ که البته خود نشانه‌گیری نیز درخور اهمیت است.

داستان «وینی نامرئی» با توصیف اوقات تلخی «رُز» شروع می‌شود:

«وقتی آن روز صبح برای رفتن به مدرسه آماده می‌شد، «دایی وینی» که اضطراب او را دید، پرسید «رُز، چه خبر شده؟! و «رُز» آه بلندی کشید و گفت «امروز باید درباره کتابم صحبت کنم، اما آن را نخوانده‌ام. اسم کتاب «توفان دریایی» است. کتاب خیلی بی‌خودی است. من کتابی را که روی جلدش عکس یک موجود فضایی بود، می‌خواستم، اما «زاک اسمیت» آن را از دستم قاپبید. زاک خیلی قُلدر است. همیشه وقتی توی کلاس بلند می‌شوم و صحبت می‌کنم، با صدای بلند می‌خندد» (صص ۶-۷).

با این مقدمه و گفته علت ناراحتی و آشفتگی «رُز» مشخص می‌شود؛ قُلدری پسری به نام «زاک». کودکان وقتی از خانواده دور می‌شوند و زمانی را با هم‌سالان‌شان می‌گذرانند با نخستین دشواری‌ها و مشکلات در روابط اجتماعی روبه‌رو می‌شوند. بچه‌ها به روابط دوستانه و صمیمی با هم‌سالان نیاز دارند، اما کودکان متفاوتند و رفتارهای متفاوتی از خود بروز می‌دهند. نخستین رویارویی‌ها با دیگران برای شناخت توانایی‌های خود و نیز دیگران، نخستین آزمون‌ها برای محک زدن خود و آن‌ها و نخستین تجربه‌ها در ارتباط با گروه هم‌سال نیز از همین زمان آغاز می‌شود. همین زمان شروع بحران‌ها نیز هست.



کودکان وقتی به بن بست می‌رسند و توانایی حل مشکلات خود را ندارند و در یافتن راه حل مناسب درمانده و عاجز می‌شوند، این موارد دو رفتار متعارض را در فرد برمی‌انگیزد، یا باعث تحریک هیجانی و یا باعث منزوی شدن آن‌ها می‌گردد.

دشواری‌ها، مشکلات و بحران‌های زندگی نوعی احساس «ناهماهنگی» و «عدم تعادل» روحی روانی در انسان به وجود می‌آورد. در مورد کودکان و نوجوانان به دلیل نبود تجربه کافی این احساس شدیدتر است. کودکان و نوجوانان به دلیل نداشتن تجربه کافی، برای تجهیز در مقابله با این بحران‌ها و برای تعدیل خود به ابزارهایی نیاز دارند.

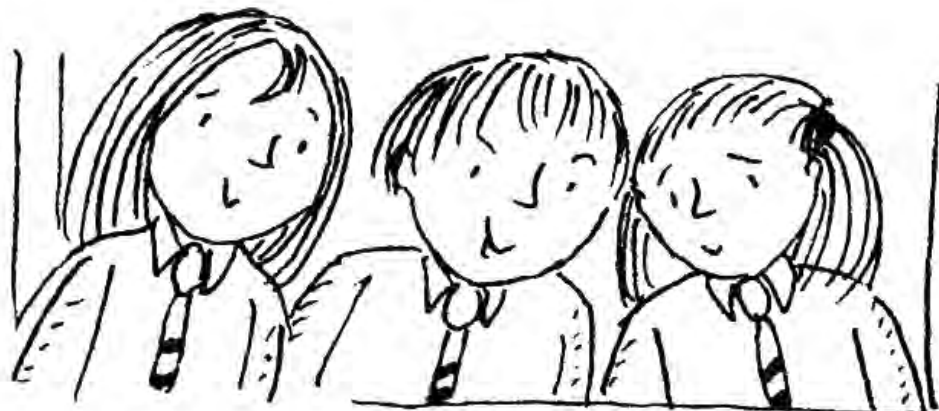
برای مثال «رُز» - و هم‌کلاسی‌هایش - که از قلدری‌های امثال «زاک» به ستوه آمده‌اند، یک شیوه کاربردی، «یافتن نقطه ضعف‌هایی است که طرف مقابل در برابر آن‌ها آسیب‌پذیر است»؛ این همان پیشنهاد جالب «دایی وینی» بود که گریزگاه ناگزیر و مؤثری برای «رُز» محسوب شد.

این ناگزیری برای «رُز» نیز از آن‌جا پیش آمد که «زاک» در قلدری تا آن‌جا پیشرفت کرده که:

«... «لورن پارکس» را از پله‌های مدرسه به پایین هل داد. توپ فوتبال «بن وین‌رایت» را آن سوی دیوار مدرسه انداخت و «اما بولر» را مجبور کرد تا پول ناهار خود را به او بدهد» (ص ۹) و «دایی دینی» او را متوجه این نکته کرد که «قلدرها معمولاً از یک چیز می‌ترسند» (ص ۸) و «رُز» این موضوع را نمی‌دانست زیرا گفت «زاک از هیچ چیز نمی‌ترسد؛ اما همه از او می‌ترسند» (ص ۱۰)، البته به جز افراد گروهش که او را تأیید و همراهی می‌کردند. «زاک» که از هیچ چیز نمی‌ترسد و آن قدر جسور است که «توی استخر شیرجه می‌زد، از دیوار مدرسه بالا می‌رفت، به پسرهای بزرگ‌تر توی فوتبال حمله می‌کرد» (ص ۱۱). اما ناگهان یادش آمد که زاک «دوست ندارد موش صحرایی کلاس ما را نوازش کند»؛ و این همان نقطه ضعف «زاک» بود که «دایی وینی» به آن اشاره کرده بود؛ «این همان کاری است که تو باید بکنی.» (ص ۱۲) اما «رُز» هنوز هم نمی‌دانست که چگونه از این نقطه ضعف برای تنبیه «زاک» استفاده کند و گفت «نمی‌فهمم؛ این کار چه کمکی به من می‌کند؟» اما سرویس مدرسه «رُز» آمده بود و او باید هر چه سریع‌تر به مدرسه می‌رفت. در ثانیه‌های آخر، «دایی وینی» «از جیبش یک کتاب آبی‌رنگ کوچک بیرون آورد و (گفت) وقتی مدرسه می‌رفتم، خواندم خوب نبود، اما من یک کلک یاد گرفتم... داستان این کتاب را برای آن‌ها بخوان. این همان کلکی است که گفتم» (ص ۱۳). «رُز» نمی‌دانست موضوع این کتاب درباره چیست؛ اما «دایی وینی» توضیح داد «مهم نیست؛ به محض این که آن را باز کنی، می‌فهمی چه باید بگویی؛ درباره یک موش صحرایی است؛ یک جور داستان جادویی است. درباره چیزهایی است که نمی‌توانیم آن‌ها را ببینیم» (ص ۱۴) و از «رُز» خواست نگران نباشد.

آگاهی از آن چه لازمی بزرگ شدن و عبور از بزرخ بین کودکی و بزرگسالی است، از جمله موضوعاتی است که برای نوجوانان به راحتی حاصل نمی‌شود. لازمه این آگاهی و به‌کارگیری دانسته‌هایی در این باره، به زمان و ابزارهایی برای کسب تجربیات کافی نیاز دارد. کسب تجربیات لازم در این زمینه، نقش بسیار مهمی در ساختار روانی و شکل‌گیری شخصیت نوجوان ایفا می‌کند. مطالعه، یکی از راه‌ها و ابزارهای رسیدن به این اهداف است، زیرا در فرایند رشد کودک، کتاب‌ها بی‌تأثیر نیستند.

داستان‌های واقع‌گرا علاوه بر این که گریزگاهی برای لذت و سرگرمی‌اند، «با گسترش علاقه‌های کودکان، فراهم



کردن امکان تجربه ماجراهای جدید و نیز نمایش شیوه‌های نگرش متفاوت و برخورد با کشمکش‌ها و درگیری‌های زندگی خود آن‌ها، افق دید کودکان را گسترش می‌دهد؟^۱

مطالعه داستان‌هایی با ویژگی‌های مشکلات مشترک با مشکلات مخاطب‌های داستان، ذهن و اندیشه نوجوانان را نخست به روی این حقیقت می‌گشاید که مشکلات و دشواری‌های منحصر به فرد ندارند. به علاوه، در جریان رفتارها و واکنش‌های شخصیت در دست یافتن به راه‌حل‌ها، توانایی‌های کشف نشده و ناشناخته‌ای آشکار می‌شود. زمانی که همه چیز روبه‌راه است، کسی نیست که ما را آزار دهد، با دوستان و اطرافیان‌مان در صلح و آرامش به سر می‌بریم، در این زمان‌ها نیازی به فکر کردن و چاره‌جویی درباره‌ی درگیری‌های احتمالی نداریم. در این زمان‌ها درگیری‌ها و مشکلات حتی به ذهن‌مان خطور نمی‌کند.

مفاهیمی که با درون‌مایه این داستان برای خواننده مطرح می‌شود در ارتباط با دشواری‌هایی است که کودکان در روابط اجتماعی خود با آن‌ها روبه‌رو هستند؛ از آن‌جا که انسان تنها زندگی نمی‌کند و اوقات بسیاری را در خانواده و اجتماع به سر می‌برد، مشکلات هر روزه‌ی زندگی اجتناب‌ناپذیر است؛ تفاوت‌های فردی، اثبات خوشتن، بازخورد هیجانات مهار و کنترل نشده، آزار دیگران و قلدری، از جمله مواردی است که در این داستان مطرح شده است که البته موضوعی است که گروه‌های سنین مختلف را دربرمی‌گیرد. به علاوه‌ی این که ارزش‌های بسیار دیگری مثل لزوم همکاری، اهمیت تفکر، چاره‌جویی، کنجکاوی و توجه به نقطه‌ضعف‌ها و ویژگی‌های دیگران در روند مقابله با آن‌ها نیز درک می‌شود. در درون‌مایه‌هایی مانند رویارویی با مشکلات به جای فرار، غلبه بر ترس، خودباوری و رشد اعتماد به نفس و کشف خوشتن برای مخاطب حاصل می‌شود.

بی‌تردید، تلاش برای دوری از مشکلات عاقلانه‌تر از جست‌وجوی راه‌حل برای رفع آن است، اما وقتی فردی ناخواسته درگیر مشکلاتی می‌شود که عامل آن‌ها نیست، یا کسی در صدد آزار او برمی‌آید، یافتن راه‌حل‌های مؤثر بسیار اهمیت دارد. وقتی مشکلی پیش می‌آید، هیچ راه‌حل منحصر به فردی وجود ندارد. می‌توان اندیشید که راه‌حل‌هایی وجود دارند که برخی بهتر از بقیه‌اند. این راه‌حل‌ها را باید جست‌وجو کرد؛ راه‌حل‌هایی که مشکلات را محدود و آسیب‌ها را کم‌تر می‌کند، و تا حد امکان سبب آزار کم‌تر و تنبیه و تنبیه مؤثرتر طرف مقابل می‌شود. این مفاهیم تجربه‌هایی پرمعنا برای مخاطب هم‌سال با شخصیت است که داستان‌ها فراهم می‌آورند.

در این داستان نیز مواردی از طرح این مفاهیم با توجه به مهارت نویسنده در ایجاد فضای صمیمی با خواننده بیان شده است.

در این روند شخصیت‌پردازی «رُز» و «دایی وینی» و «بن» بی‌تأثیر نبوده است. در ادامه، داستان به توصیف «دایی وینی» می‌پردازد که «روی یک ساختمان در همان نزدیکی‌ها کار می‌کرد و بیش‌تر وقت‌ها برای نوشیدن یک فنجان چای به خانه آن‌ها می‌آمد» (ص ۵)؛ «دایی وینی» «مردی قه‌لند بود با موهای بور و یک دماغ دراز. او معمار بود، اما رُز فکر می‌کرد بیش‌تر شبیه جادوگر است» (ص ۸). دیدگاه «رُز» درباره‌ی «دایی وینی» به خواننده نشان می‌دهد که او فردی است که روش‌های خاص و جادویی برای کارها در آستین دارد؛ به‌خصوص وقتی به «رُز» کتاب آبی‌رنگ کوچک بدون نوشته داد و او را غافل‌گیر کرد تا جلوی معلمش خانم «فیدر» و همکلاسی‌هایش از روی آن بخواند،

رتال جامع علوم انسانی



روش‌های خاص «دایی وینی» برای خواننده مسلم می‌شود؛ که البته «دایی وینی» آن اندازه «رُز» را می‌شناخت که می‌دانست از پس این موضوع می‌تواند به خوبی برآید.

اما «رُز»، که از قلدری‌های «زاک» به ستوه آمده، تا به حال به یافتن راه‌حلی فکر نکرده است. او با هوش و منطقی است اما در صدد چاره‌جویی برنیامده. او آن اندازه خلاقیت دارد که وقتی با کتاب بدون نوشته روبه‌رو می‌شود، کتابی که در آن «هیچی نبود! هیچی! نه کلمه‌های، نه عکسی! رُز صفحات را ورق زد، همه سفید بودند. سفید سفید. رُز به صفحات خالی خیره شده و دهانش باز مانده بود» (ص ۱۴)؛ بتواند از خلاقیت خود در خلق یک داستان استفاده کند.

در این مورد او گفته‌ی دایی وینی را به یاد آورد: «به محض این که آن را باز کنی، می‌فهمی چه باید بگویی؛ درباره‌ی یک موش صحرایی است؛ یک‌جور داستان جادویی است. درباره‌ی چیزهایی است که نمی‌توانیم آن‌ها را ببینیم» (ص ۱۴). همه منتظر بودند. «رُز» حس کرد گرمش شده است. فهمید صورتش باید قرمز شده باشد» (ص ۲۳) اما «در همان لحظه متوجه موش شد که روی پاهایش ایستاده بود و با چشم‌های قرمز او را نگاه می‌کرد» (ص ۲۴)؛ «رُز» گفت که داستان درباره‌ی یک موش صحرایی است، اما «نمی‌دانست بعد چه باید بگوید» (ص ۲۵). شاید اگر «زاک» دوباره در صدد آزار او بر نمی‌آمد و دم نمی‌گرفت که «رُز» کتابش را نخوانده است. او نمی‌تواند بخواند!» (ص ۲۶). «رُز» انگیزه‌ای برای خلق فی‌البداهه داستان «وینی نامرئی» نمی‌یافت و در برابر هم‌کلاسی‌ها و معلمش درمانده و خجالت‌زده می‌شد.

اما خیلی زود بر اوضاع مسلط شد و گفته‌ی «دایی وینی» و نیز خلاقیتش به کار آمد و نتیجه آن می‌شد که داستان «وینی نامرئی» را بی‌تأمل خلق کرد؛ داستان یک موش صحرایی به نام «وینی» که به وسیله‌ی یک جادوگر نامرئی شده و خیلی هم بی‌رحم است و یک روز از قفسش بیرون می‌آید و از جیب پسرچه‌ای بالا می‌رود و انگشت او را گاز می‌گیرد و می‌کند و به سمت جنگل می‌رود، جایی که ماجراهای عجیب و غریبی برایش اتفاق می‌افتد.

در حین خواندن داستان، «رُز» توی صورت «زاک» آثار ترس را می‌بیند و این که «اخم‌هایش را درهم کرد و نگاهی به انگشت‌هایش انداخت... و رنگش مثل گچ سفید شده بود» (ص ۲۹).

در موقعیت غیر منتظره‌ای که «رُز» با آن روبه‌رو می‌شود، «رُز» به تدریج توانایی آن را می‌یابد که بر اوضاع مسلط شود و سررشته را به دست گیرد. حتی وقتی «زاک» می‌فهمد که «رُز» داستان را از خودش ساخته «رُز» با اعتماد به نفس می‌گوید: «من می‌توانم بخوانم! یک جادوگر این کتاب را به من داده. کلماتش برای بعضی‌ها نامرئی است» (ص ۳۵). «زاک» او را مسخره می‌کند و ماجرا را به خانم «فیدر» می‌گوید، اما «رُز» باز هم با سماجت می‌گوید: «کلمات آن نامرئی هستند. من می‌توانم نوشته‌های نامرئی را بخوانم» (ص ۳۸).

اما آزار «زاک» هم‌چنان ادامه دارد. «مشت محکمی به پن زد و او را نقش زمین کرد» (ص ۳۲) و «مداد شمعی‌های لورن را هل داد و آن‌ها قل خوردند و روی زمین افتادند و مداد شمعی آبی‌رنگ مورد علاقه‌ی لورن شکست» (ص ۴۰). حالا همان شرایط خاص پیش آمده بود؛ افراط «زاک» در رفتارهای خشونت‌آمیز و گستاخانه شرایطی بود که «پن»، «رُز» و «لورن» تصمیم داشتند درس خوبی به او بدهند. آن‌ها دیگر نمی‌توانستند نسبت به رفتارهای خشونت‌آمیز «زاک» بی‌تفاوت بمانند.

نگرانی، ترس، آشفتگی و سرانجام تفکر، چاره‌جویی و ذکاوت ویژگی‌هایی است که از این شخصیت‌ها برای خواننده



آشکار می‌شود. در ادامه، کشمکش‌های ایجاد شده، در بستری از کنش‌های پویا بر هیجان داستان می‌افزاید. رفتارهای «زاک» ناظر به این حقیقت است که اغلب نشان دادن ضعف در برابر خشونت و زور و رفتارهای گستاخانه‌ی کسی، رفتارهای گستاخانه‌تری را به همراه می‌آورد، زیرا او را به خشونت بیشتر تحریک می‌کند. در این مسیر لازم است که قدرت برتری او را وادار به عقب‌نشینی کند، اما «اعمال قدرت در برابر خشونت، به معنی خشن بودن نیست. اعمال قدرت اثبات می‌کند که ما توانایی مغلوب کردن خشونت و توانایی در هم شکستن چرخه‌ی آن را داریم و این نشان‌دهنده‌ی تصمیم راسخ ما در پایان دادن به خشونت است.»^۲

اما چگونه باید واکنش نشان می‌دادند؟ آیا با خشونت؟ مطمئناً نه! البته عدم خشونت مستلزم تلاش دسته‌جمعی، خیال‌پردازی بسیار و تفکر، هوش، پشتکار و هم‌یاری خواهد بود.

«بن» به جای بازی فوتبال در زنگ ناهار «کنار نرده‌ها ایستاده بود و نگران به نظر می‌رسید» (ص ۴۳). او در حال نقشه کشیدن برای تنبیه «زاک» بود، اما برای اجرای نقشه‌اش به همکاری «رُز» و «لورن» نیاز داشت. خلاقیت و البته جسارت «رُز» در خلق فی‌البداهه‌ی داستان «موش نامرئی»، آن اندازه به او قدرت و اعتماد به نفس داده بود که بتواند با نقشه «بن» در مقابله و تنبیه «زاک» شرکت کند.

«بن» نقشه‌اش را با آن‌ها درمیان گذاشت. آن‌ها پُرشور و مصمم آماده‌ی اجرای نقشه بودند. نقشه از این قرار بود؛ «بن» موش صحرائی کلاس را در جامدادی‌اش مخفی کرد. هر بار که سر کلاس سر و صدای موش شنیده می‌شد، «بن» برای پوشاندن صدا، سرفه کرد. موش برای چند لحظه آرام شد و دوباره شروع کرد به پنجه کشیدن. این بار لورن عطسه کرد. دفعه‌ی بعد که موش سر و صدا راه انداخت، رُز وانمود کرد که دارد سکسکه می‌کند» (ص ۴۸). اما سرفه و عطسه و سکسکه نمی‌توانست تمام مدت درس ادامه پیدا کند. به همین دلیل «بن» گفت: «خانم فیدر! انگار موش توی قفس نیست» (ص ۵۰). باید موش را قبل از این که از کلاس بیرون برود پیدا می‌کردند. «همه روی زمین زانو زدند؛ همه به جز زاک.» (همان صفحه) خلاصه وقت آن بود که آن سه نفر نقشه‌شان را عملی کنند: «بن فریاد کشید: دیدمش! زاک، او زیر صندلی‌ات است! لورن فریاد کشید: زاک، او آمد سمت تو... رُز گفت: او هه زاک، او حالا توی کفشت است!» (ص ۵۱).

«زاک زانوانش را بغل گرفته و روی صندلی‌اش نشست... از روی صندلی نیم‌خیز شد و توی کلاس دوید... جیب کشید... و در حالی که رنگش از ترس سفید شده بود، روی میز پرید... و سرانجام با یک فریاد وحشتناک از روی میز پایین پرید و به بیرون از کلاس دوید... و خانم فیدر به دنبالش توی هال می‌دوید.» در این فاصله «بن» موش را به قفسش برگرداند و از بچه‌های کلاس خواست از این موضوع حرفی به خانم «فیدر» نزنند. البته بچه‌ها قبول کردند زیرا از نظر آن‌ها «این بهترین سرگرمی‌ای بود که تا به حال داشتند.»

لورن گفت: «گمان می‌کنم زاک با این کار گروهش را از دست داد» (ص ۵۶).

سرانجام تحولی به فراخور رفتارهای‌شان در «زاک» و نیز «رُز» و دوستانش به وجود می‌آید؛ آن‌ها به نکاتی درباره‌ی خود و همدیگر پی می‌برند و به تجربه‌های تازه‌ای می‌رسند. خواننده نیز در تحولات شخصیت‌ها سهیم است. «رُز» و دوستانش به اهمیت هم‌فکری، هم‌یاری و پایداری برای یافتن راه‌حل و البته کنجکاوی پی می‌برند. این یافته‌ها بر زندگی مخاطبان بی‌تأثیر نیستند. مخاطبان وقتی درمی‌یابند می‌توانند از پس مشکلی در روند رشد برآیند، قدرت بیش‌تری پیدا می‌کنند.

خانم «فیدر»، البته «زاک» را به کلاس برگرداند. «زاک» که پایش را روی زمین می‌کشید، به طرف میزش رفت. چشم‌هایش قرمز شده بود و نمی‌خواست به کسی نگاه کند. او بقیه‌ی روز ساکت و آرام بود. این یک تغییر خوب بود» (ص ۵۸). او عقب‌نشینی می‌کند و کتاب «توفان دریایی» را پس می‌دهد. به نظر می‌رسد این آغاز تغییر و تحولی اساسی او محسوب می‌شود. سرانجام با هم‌کاری بچه‌ها، «نشانه‌گیری با موفقیت انجام می‌گیرد.»

یکی از کارکردهای مطالعه برای رسیدن نوجوان به این دریافت‌ها، شیوه‌ی همانندسازی است. همانندسازی یعنی درک احساس و افکار شخصیت داستان و خود را به جای او گذاشتن؛ این شیوه در نهایت بستری برای حل مشکلات است، زیرا راه‌کارهایی ارائه می‌دهد.

«اگر می‌بینیم در اکثر کتاب‌های نوجوانان شخصیت‌های داستان، هم‌سن مخاطب کتاب هستند. به این دلیل است که نوجوانان خود را در قالب این قهرمانان بازمی‌شناسند و به عبارت دیگر، خود را به جای آن‌ها می‌گذارند. از این روش همانندسازی





برای سخن گفتن با مخاطبان کتاب استفاده می‌شود... اما ارتباط بین مخاطب و اثر برقرار نمی‌شود مگر آن که خواننده واقعیت داستان را مثل واقعیت خودش باور داشته باشد. به این ترتیب، روش همانندسازی به صورت کلید مهم تمامی متن جلوه می‌کند.^۲

کودکان برای رشد و کسب تجربه به این همانندسازی‌ها نیاز دارند. مطالعه در این روند، شیوه‌هایی برای تفکر، آموزش، تخلیه و تعدیل هیجانی و راه‌های غلبه بر بحران‌های زندگی برای مخاطبان خود فراهم می‌آورد.

«اگر خواننده هویت خود را در هویت قهرمان بازنشاند و از دیدگاه او با ماجراهایش عجین نشود، نمی‌تواند بحران‌های روانی و وجودی او را دریابد... این موضع‌گیری به نوجوانی که در درون خود احساس ناراحتی می‌کند، اجازه می‌دهد که ضمن سپری کردن لحظاتی از وقت، در یک قالب جدید، از نگرانی‌های خود فاصله بگیرد. او با قرار گرفتن در جای قهرمان، احساس می‌کند که قدرت تسلط بر دنیا را دارد. بنابراین، متن مورد مطالعه، بسان وسیله‌ای است که در اختیار نوجوان قرار داده می‌شود تا دنیایی را که موجب تشویش او شده، در اختیار خود بگیرد.»^۳

کارکرد دیگر همانندسازی برای خواننده در همراه شدن با شخصیت‌ها در جریان داستان به مخاطب نوجوان در درک بیش‌تر خویشتن یاری می‌کند؛ او را یاری می‌کند تا شرایط پیش آمده را بپذیرد و سپس به دنبال راه‌حل مناسب آن باشد. پذیرش مشکل پیش آمده این مزیت را برای خواننده دارد که بتواند زمام نگرانی‌های خود را در اختیار بگیرد، هیجانانگیز خود را کنترل کند و با انرژی بیش‌تر در تسلط بر شرایط پیش آمده بکوشد؛ سرانجام از این طریق، به نوجوان در یافتن هویت خود کمک می‌کند «این هویت‌یابی برای نوجوان، آموختن چگونگی موضع‌گیری در قبال نگرانی‌ها و مسائل، یعنی پذیرفتن زندگی است.»^۴

چنانچه بیان شد، از دیگر کارکردهای همانندسازی خواننده با شخصیت این مزیت است که ذهن خواننده را به تکاپو و می‌دارد و نوعی آگاهی در یافتن راه‌حل‌های ظریف اما مؤثر در رابطه با مشکلات فردی برای او به همراه می‌آورد. رسیدن به این آگاهی، یعنی گذر از آزمون‌های رنج‌آور و دشوار از طریق همین داستان‌ها و جایگزین کردن خود و رفتن به قالب شخصیت‌هاست؛ این امر در واقع، سهیم شدن در مشکلات و نوعی مشارکت در احساسات به شمار می‌رود. با وجود چنین شرایطی است که بیش‌ترین نتیجه از همانندسازی برای خواننده‌ی نوجوان حاصل می‌شود. برتری جویی و محک زدن طرف مقابل از جمله مواردی است که در ارتباطات اجتماعی چالش ایجاد می‌کند و کشمکش‌هایی است که کودکان با آن‌ها مواجه هستند. در روند «نابرابری قدرت» در چنین ماجراهایی و یافتن راه‌حل‌های کاربردی مؤثر، وقتی موضوع با موفقیت سپری می‌شود و شخصیت یا شخصیت‌های درگیر از پس مشکل به خوبی برمی‌آیند و سرانجام نفس راحتی می‌کشند و شخص زورگو تنبیه می‌شود و درس اخلاقی مناسبی به او می‌دهند؛ خواننده نیز به احساس خوشایندی می‌رسد. مخاطب پس از پایان داستان، در هیجان و آشفتگی ذهنی باقی نمی‌ماند؛ او به مفاهیم بالارزشی دست می‌یابد که به رشد اندیشه و گسترش تجربه‌اش یاری می‌کند؛ در داستان «وینی نامرئی» خواننده این نکات مهم را درمی‌یابد.

«خوانندگان نوجوان به کتاب‌هایی نیاز دارند که چیزی بیش از سرگرمی در خود داشته باشد... آن کتاب‌ها با خوانندگان‌شان هم‌چون شریک و همراه رفتار می‌کنند و آن‌ها را هم از جنبه‌ی اندیشه و هم از جنبه‌ی اخلاقی ارتقاء می‌دهند.»^۵

رونوشت:

۱. نورتون، دونا. شناخت ادبیات کودکان؛ گونه‌ها و کاربردها. ترجمه منصوره راعی - ثریا قزل‌ایاغ و دیگران. خانه ترجمه کودکان و نوجوانان، ۱۳۸۲، ص ۳۹۱
۲. فلسفه را بچشم؛ خشونت و عدم خشونت. ص ۲۱
۳. ادبیات کودک؛ نگاهی به ادبیات کودکان فرانسه. مجموعه مقالات. ترجمه بهاره بهداد. سوره مهر، ۱۳۸۶، ص ۱۶۶
۴. همان‌جا
۵. همان‌جا، ص ۱۶۸
۶. نورتون، ص ۴۰۱